

## مروری بر اندیشه «اقبال لاهوری» و اتحاد جهان اسلام»

امیر شیرزاد<sup>۱</sup>

مقام خویش اگر خواهی در این دیر به حق دل بند و راه مصطفی رو

### چکیده:

پیامبر اسلام ﷺ کاری بس بزرگ کرد که دو نتیجه شگرف را در پی داشت. کار بزرگ پیامبر اسلام ﷺ تشکیل امت واحده اسلامی تحت پرچم توحید بود که «تعالی» و «بیشرفت» مسلمانان را در پی داشت و مسلمانان قرن‌ها، پرچم‌دار عزت و سیادت معنوی و علمی جهان گردیدند. اما از دو سه قرن پیش تمدن اسلامی رو به افول نهاد و تمدن غرب به تدریج شکل گرفت. این تمدن که بر پایه منافع مادی شکل گرفته بود جهان شرق و به خصوص کشورهای اسلامی را مورد ظلم و تعدی قرار داد، ثروت‌هایشان را به یغما برد و ملت‌هایشان را اسیر و برده خود ساخت. اینک بیش از یک سده است که متفکرانی از جهان اسلام، مسلمانان را به بیداری و بازگشت به اسلام دعوت می‌کنند. از جمله این مصلحان، اقبال لاهوری است. این مقاله در صدد بررسی اندیشه‌های اقبال درباره وضعیت گذشته و حال مسلمانان و ضرورت احیای تفکر دینی و اتحاد مسلمانان با مرور بر کلیات اشعار فارسی وی می‌باشد. کلیدواژه‌ها: اقبال، اسلام، پیشرفت، تمدن غرب، احیای اسلام، اتحاد اسلامی.

۱- علامه محمد اقبال از پیشروان نهضت بیداری اسلامی، در سال ۱۲۹۴ ه.س.ق در شهر سیالکوت به دنیا آمد. او پس از طی مراحل تحصیلات ابتدایی، تحصیلات خود را در دانشگاه‌های لاهور، انگلستان و آلمان ادامه داد و رساله دکتری خود را درباره «سیر فلسفه در ایران» به رشته تحریر درآورد. وی در رشته حقوق نیز دارای تحصیلات رسمی بود. اقبال پس از مراجعت به وطن به فعالیت‌های علمی و چاپ مقالات و ایراد سخنرانی‌ها پرداخته و به کار وکالت مشغول شد. او در فعالیت‌های سیاسی اسلامی شرکت داشت و از جمله بانیان کشور اسلامی پاکستان بود. اقبال از وضعیت اسف بار شرق به خصوص مسلمانان رنج می‌برد. وی ماهیت تمدن غرب را به خوبی می‌شناخت و آن را می‌شناساند. دعوت و تلاش‌های مجدانه او برای احیای تفکر دینی و اتحاد مسلمانان، نام او را در ردیف مصلحان بزرگی چون سید جمال، عبده و کوآکبی قرار داده است. او به زبان فارسی و نیز به بزرگانی چون مولوی و حافظ عشق می‌ورزید و کلیات اشعار فارسی او مملو از اندیشه‌های دینی و آکنده از احساسات عالی و در عین حال دردمندانه او و دعوت به بیداری اسلامی است. شهید مطهری با آن‌که برخی اندیشه‌های فلسفی و تشخیص‌های اجتماعی او را نقد نموده، اما او را از متفکران بزرگ و دل سوخته اسلامی معرفی کرده و از نکته سنجی‌های او در مسایل اسلامی فراوان سود برده است. (رک: مطهری، ۱۳۶۲ش، ص ۱۱۹).

اقبال در سال ۱۳۵۷ قمری در لاهور درگذشت و در کنار مسجد شاهی لاهور به خاک سپرده شد.

۲- عضو هیئت علمی دانشگاه رازی کرمانشاه، گروه الهیات.

پیامبر اسلام ﷺ کاری بس بزرگ کرد که دو نتیجه شگرف را در پی داشت. کار بزرگ وی تشکیل «واحد» از «کثرتها» بود. آن حضرت همه افراد را در ترکیبی جدید به مجموعه ای واحد تبدیل کرد. به این ترتیب هر یک از افراد به جای هویت «فردی گسیخته از دیگران» دارای هویت «فردی پیوسته به دیگران» شد. این امر محدود به دایره افراد نبود، بلکه اقوام و ملت‌های مختلف را در گستره زمین در بر گرفت. هنر بزرگ پیامبر آن بود که قوم‌ها، ملت‌ها و امت‌ها را بی آن که مضمحل سازد، به اعضای امت واحده اسلامی تبدیل کرد.

قرآن کریم در اهمیت و نیز دشواری این کار بزرگ می‌فرماید: «لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ» ای پیامبر! اگر همه آنچه را که در زمین است انفاق می‌کردی قلب‌های آنان به هم الفت نمی‌گرفت اما خداوند میان آنها الفت برقرار کرد.» (انفال/۶۳).

پیامبر اسلام ﷺ عضو بودن هر یک از مؤمنین در جامعه واحد اسلامی را به عضو بودن هر یک از اندام در پیکر واحد تشبیه کرده و می‌فرماید: «مؤمنین در دوستی و محبت مانند اعضای یک پیکرند؛ وقتی عضوی به رنج می‌افتد سایر اعضا با بیداری و ناراحتی هم‌دردی می‌کنند» (رازی، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۴۰۵).

اما رمز توفیق پیامبر اسلام ﷺ در تحقق امت واحد اسلامی چه بود؟

تردیدی نیست که رمز این موفقیت در «آیین تازه» ای بود که او برای بشر به ارمغان آورد. این آیین تازه، اسلام مبتنی بر «توحید» بود. توحید در ذات خود هیچ‌گونه اختصاصی به قوم، نژاد، طبقه و ملت خاصی نداشته و ندارد و حقیقتی جهان‌شمول است. به این ترتیب رمز و راز معنوی وحدت امت اسلام، توحید است.

توحید به بیان اقبال، حقیقتی منطقی و عقلی، روح و جان امت اسلام، سرمایه اسرار و شیرازه افکار امت اسلام است:

پی به منزل برد از توحید عقل...	در جهان کیف و کم گردید عقل
در اتی الرحمن عبداً مضمراً است	اهل حق را رمز توحید بر است
ساز ما را پرده گردان لا اله	ملت بیضاتن و جان لا اله
رشته اش شی—راره افکار ما	لا اله سرمایه اسرار ما

(اقبال لاهوری، ۱۳۴۳ش، ص ۶۳).

از نظر اقبال، هویت فرد در جامعه و امت اسلامی به مانند گلبرگ در گل، لفظ در بیت و برگ در نهال است. گلبرگ، لفظ و برگ ضمن آن که هر یک هویت ویژه‌ای دارند، اما حیات آنها در مجموعه گل، بیت و نهال است:

۱- «إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا؛ هیچ موجودی در آسمان و زمین نیست مگر عبد خداوند است.» (مریم/۹۳).

اوست جان این نظام و جان یکی است  
کثرت اندر وحدت او وحدت است  
گوهر مضمون به جیب خود شکست  
(پیشین، ص ۱۶).

از بهاران تار امیدش گسیخت  
(پیشین، ص ۵۹).

چون گل صد برگ ما را بو یکی است  
وحدت او مستقیم از کثرت است  
لفظ چون از بیست خود بیرون نشست

برگ سبزی کز نهال خویش ریخت

توحید گرچه رمز و راز نهایی و معنوی امت اسلام است، اما پیامبر اسلام ﷺ نماد عینی و رمز و راز محسوس وحدت این امت است. این امر از آن روست که حضرتش پیام آور توحید، رسالت مدار ۲۳ سال رنج و زحمت طاقت فرسا و مظهر کامل خداوند است. به بیان اقبال:

همچو خون اندر عروق ملت است  
رشته عشق از نسب محکم تر است...  
هستی ما از وجودش مشتق است  
(پیشین، ص ۱۱۰).

عشق او سرمایه جمعیت است  
عشق در جان و نسب در پیکر است  
امت او مثل او نسور حق است

از نظر اقبال، پیامبر اسلام ﷺ برای تن ما، جان، برای ملت ما، حیات، برای کثرت ما، وحدت و برای قوم ما، قوت است:

وز رسالت در تن ما جان دمید  
جزء ما از جزء ما لا یتفک است  
این سحر از آفتابش نافت است  
هم نفس هم مدعا گشتیم ما  
وحدت مسلم ز دین فطرت است  
حفظ سر وحدت ملت از او  
(پیشین، ص ۶۷-۶۹).

حق تعالی پیکر ما آفرید  
از رسالت صد هزار ما یک است  
زندگی قوم از دم او یافت است  
از رسالت هم ندا گشتیم ما  
زنده هر کثرت به بند وحدت است  
قوم را سرمایه وحدت از او

به این ترتیب، مسلمانان از هر دیاری چون حجاز، ایران و مصر و از هر رنگی چون سیاه، سفید و سرخ در پرتو اندیشه توحید و حول محور پیامبر اسلام ﷺ همه با یکدیگر برابر و برادرند:

حریت سرمایه آب و گلش  
در نهاد او مساوات آمد  
(پیشین، ص ۷۱).

کل مؤمن اخوه اندر دلش  
نا شکیب امتیازات آمده

صلح و کینش صلح و کین ملت است  
(پیشین، ص ۷۲).

هر یکی از ما امین ملت است

خون شه رنگین تر از معمار نیست...  
بوریا و مسند دیبا یکی است  
(پیشین، ص ۷۳).

عبد مسلم کمتر از احرار نیست  
پیش قرآن بنده و مولی یکی است

نتیجه آن که: کار بزرگ پیامبر اسلام ﷺ ساختن امت واحد اسلامی از ملت‌های متفرق و اقوام متعدد است؛ امتی که همه اعضای آن از هر جنس و نژاد و رنگ با یکدیگر احساس مساوات و برادری دینی و عاطفی عمیقی داشتند.

## دو ثمره بزرگ وحدت امت اسلام

تشکیل امت واحد اسلام دو ثمره بزرگ داشت: «تعالی» و «پیشرفت»؛ تعالی در اندیشه و روح و احساس امت اسلام و پیشرفت در قلمرو همه علوم و فنون. از نظر فلاسفه، نیازهای مادی هر یک از انسان‌ها و ناتوانی هر یک از آنها در برآوردن همه آن نیازها، موجب اجتماع آنها در کنار یکدیگر و تشکیل «جامعه» شده است (ابن سینا، بی تا، ج ۳، ص ۳۷۱-۳۷۲). باید اضافه کرد که بسیاری از نیازهای روحی و معنوی انسان‌ها نیز جز در پرتو اجتماع برآورده نگردیده و یا به کمال شایسته خود نمی‌رسد. انسان‌ها نه فقط از نظر نیازهایی چون تأمین غذا، پوشاک، مسکن و... محتاج تعامل با یکدیگرند، بلکه در اعتلای روحی و فکری و عاطفی خود نیز به تعامل با یکدیگر نیازمندند. رمز این که اسلام علاوه بر دستورات اجتماعی، حتی عبادات فردی را به طور دسته جمعی توصیه می‌کند به همین نکته بر می‌گردد.

به هر حال، مسلمانان در پرتو اتحاد حاصل از توحید و حول پیامبر اسلام ﷺ هم در ابعاد معنوی و هم در ابعاد مادی موفق به خلق تمدنی جدید در تاریخ بشر گردیدند؛ تمدنی که شکوه و عظمت معنوی و الهی را با شکوه و عظمت پیشرفت‌های مادی در کنار هم فراهم آورده بود. در این جا به ذکر برخی شواهد با مروری در اندیشه اقبال می‌پردازیم.

## تعالی معنوی مسلمانان

تعالی معنوی و روحی هر فرد و جامعه ای در دو قلمرو «اندیشه» و «احساسات» آنها قابل بررسی است. اندیشه و احساس نیز هم‌چون دو آئینه رو در روی یکدیگرند که هر یک در دیگری منعکس می‌گردد. از همین رو مسلمانان به برکت اسلام در هر دو قلمرو «اندیشه» و «احساس» تعالی یافتند و سطح اندیشه و احساسات آنها از زمین تا آسمان و از خاک تا افلاک و از فرش تا عرش و خلاصه از خود تا خدا بالا رفت. نمونه‌هایی از این علو روحی و معنوی که مورد توجه اقبال نیز واقع شده، چنین است:

## اندیشه و احساس اسلام وطنی

مسلمانان در پرتو تفکر توحیدی و احساس اخوت اسلامی، از دایره تنگ تفکر و احساس قبیله ای، نژادی و جغرافیایی خارج شدند. آنها وطن خود را در «اسلام» تعریف کردند و هر سرزمینی را که مسلمانی در آن می‌زیست وطن خود دانستند. چنین اندیشه و احساسی، روح را به وسعت همه جهان، فراخ ساخته و آن را در قبال هر مسلمانی در هر جای جهان، مسئول می‌داند.

با این همه، مفهوم اسلام وطنی برای یک مسلمان به معنای تعلق خاطر نداشتن به زادگاه قبیله و نژاد و یا حدود جغرافیایی سرزمین او نیست، بلکه به این معناست که محبت و دوستی زادگاه، قوم و سرزمینش از حبّ ایمانی و اسلامی او ناشی می‌شود و حبّ همه آنها در طول حبّ اسلام قرار می‌گیرد. از این‌رو دوستی قوم و قبیله و سرزمین اگر در مقابل دوستی اسلام قرار گیرد، در زمره خودخواهی‌های جاهلانه خواهد بود:

اصل ملت در وطن دیدن که چه  
بر نسب نازان شدن نادانی است  
ملت ما را اساس دیگر است  
باد و آب و گل پرستیدن که چه  
حکم او اندر تن و تن فانی است  
این اساس اندر دل ما مضمّر است  
(اقبال لاهوری، پیشین، ص ۶۳).

این اساس از نظر اقبال، اسلام است که نهایت مکانی و حدود جغرافیایی ندارد:

قلب ما از هند و شام و روم نیست  
مرز سوم او به جز اسلام نیست  
(پیشین، ص ۷۶).

هم‌چنین، اسلام به حدود زمانی محدود نیست، بلکه اسلام باقی و جاویدان است و خدای متعال با شریفه « إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ؛ ما آن را نازل کردیم و حفظ خواهیم کرد (حجر/۹) یَرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّأ أَن يُتِمَّ نُورَهُ؛ می‌خواهند نور خدا را خاموش کنند ولی خداوند نگذارد تا این که نورش کامل شود» (توبه: ۳۲) حیات آن را تضمین کرده است:

امت مسلم ز آیات خداست  
از اجل این قوم بی پرواستی  
تا خدا ان یطفئوا فرموده است  
در جهان بانگ اذان بودست و هست  
اصلش از هنگامه قالوا بلی است  
استوار از سخن نزلناستی...  
از فسردن این چراغ آسوده است...  
ملتت اسلامیان بودست و هست  
(اقبال لاهوری، پیشین، ص ۸۱).

به بیان اقبال، پیوند مسلمانان از روی نسب نیست بلکه رمز پیوستگی مسلمانان آن «محبوب حجازی» است:

نیست از روم و عرب پیوند ما  
دل به محبوب حجازی بسته ایم  
رشته ما یک تولایش بس است  
عشق ورزی از نسب باید گذشت  
نیست پابند نسب پیوند ما  
زین جهت با یک‌دیگر پیوسته ایم  
چشم ما را کیف صهبایش بس است  
هم ز ایران و عرب باید گذشت  
(پیشین، ص ۱۱۰).

اقبال به داستانی اشاره می‌کند که بر اساس آن کعب پیغمبر را رنج می‌داد و بعد از فتح مکه به طائف گریخت، ولی قصیده‌ای ساخت و از گناهان خود، از محضر پیغمبر عذر خواست. پیغمبر ردای مبارک خود

را به او صلہ داد و او در قصیدہ خود «سیف من سیوف الہند» گفته بود، اما خاطر پیغمبر به اقلیمی راضی نشد و آن را به «سیف من سیوف اللہ» تصحیح کرد (پیشین، ص ۷۶):

ییش پیغمبر کعب پاک زاد	ہدیده ای آورد از بانست شہاد
در تئایش گوہر شب تاب سفت	سیف مسلول از سیوف الہند گفت
آن مقامش برتر از چرخ بلند	نامدش نسبت بہ اقلیمی پسند
گفت سیف من سیوف اللہ گو	حق پرستی جز بہ راہ حق میو...
می ننگجد مسلم اندر مرز و بوم	در دل او یواہ گوردد شام و روم

(پیشین، ص ۷۶-۷۷).

### حریت و آزادی خواهی

از دیگر برکات و آثار معنوی اسلام، حریت و آزادی است. حریت و آزادی روی دیگر سکہ عبودیت خداوند است. مسلمان تنها بندہ خدا و آزاد از ہر چیز دیگر است:

از دم سیراب آن امی لقب	لالہ رست از ریگ صحرای عرب
حریت پرورده اغوش اوست	یعنی امروز امم از دوش اوست

(پیشین، ص ۱۰۷).

اقبال نمونہ کامل حریت و آزادی خواهی اسلامی را در حادثہ کربلای حسینی در سرودہای زیبا بہ تصویر کشیدہ است:

ہر کہ پیمان با ہوا موجود بست	گردنش از بند ہر معبود رست...
آن امام عاشقان پور بتول	سرو آزادی بستان رسول
اللہ بای بسیم اللہ پدر	معنی ذبح عظیم آمد پسر...
سرزمین کربلا باریسد و رفت	لالہ در ویرانہہا کارید و رفت
تا قیامت قطع استیداد کرد	موج خون او چمن ایجاد کرد...
ما سوی اللہ را مسلمان بندہ نیست	ییش فرعونئی سرش افکنده نیست...
ای صبا ای پیک دور افتادگان	اشک ما بر خاک پای او رسان

(پیشین، ص ۷۴-۷۵).

### تدبیر و شجاعت

اسلام عقل‌ها را از بند خرافات نجات داد و جان‌ها را از ترس مرگ رہانید. بہ این ترتیب خردہا، آزاد و روح‌ها، شجاع گردید. شجاعت بی‌خرد و تدبیر، بہ گستاخی‌های جاہلانہ، و تدبیر بی‌شجاعت، بہ توجیہ ضعف و زبونی‌ها می‌انجامد. ترکیب تدبیر و شجاعت است کہ «خردمند عزت مدار» را خلق می‌کند.

اقبال تصریح می‌کند که رأی و تدبیر بدون قدرت و توانایی جز مکر و فریب نیست و قدرت بدون رأی و آگاهی نیز جز به جهل و جنون راه نمی‌برد:

اهل حق را زندگی از قوت است  
قوت هر ملست از جمعیت است  
رأی بی قوت همه مکر و فسون  
قوت بی رأی جهل است و جنون  
(پیشین، ص ۱۱۱).

از نظر اقبال، قرآن کتاب حکمت و تدبیر و آگاهی، و شمشیر نماد شجاعت و عزت است و مسلمان در یک دست قرآن و در دست دیگرش شمشیر دارد:

گفت اگر از راز من داری خیر  
سوی این شمشیر و این قرآن نگر  
این دو قوت حافظ یک‌دیگرند  
کائنات زندگی را محورند...  
وقت رخصت با تو دارم سخن  
تیغ و قرآن را جدا از من مکن  
(پیشین، ص ۳۵۷).

اقبال، لحظه‌ای چون شیر و شاهین، شجاع و عزیز زیستن را بهتر از صد سال چون میش، زبون و خوار زیستن می‌داند:

سینه ای داری اگر در خورد تیسر  
در جهان شاهین بزی شاهین بمیر  
زندگی را چیست رسم و دین و کیش  
یک دم شیری به از صد سال میش  
(پیشین، ص ۱۳۳).

اقبال معتقد است بنده حق چون شیر بیشه، و مرگ چون آهوست. بنده حق، مرگ را شکار می‌کند، آن گونه که شاهین، کبوتر را:

بنده حق ضعیفم و آهوست مرگ  
یک مقام از صد مقام اوست مرگ  
می فتد بر مرگ آن مرد تمام  
مثل شاهینی که افتد بر حمام...  
بگذر از مرگی که سازد با لحد  
زان که این مرگ است مرگ دام و درد  
مرد مؤمن خواهد از یزدان پاک  
آن گسر مرگی که برگردد ز خاک  
آن که حسرت شرق با اقوام گفت  
جنگ را رهبانی اسلام گفت  
(پیشین، ص ۳۷۴).

### شفقت و رحمت

اسلام دین رحمت است. خداوند رحمت را بر خود واجب ساخته است: «كَتَبَ عَلَي نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» (انعام/۱۲) و پیامبر اسلام ﷺ را جز برای رحمت بر خلق نفرستاده است: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (انبیا/۱۰۷). و چه رحمتی بالاتر از این که مردم از عبودیت غیر خدا و خلود در ارض و دوزخ

نجات یافته و به بندگی خدا و رستگاری دست یابند و در غم و شادی یکدیگر چنان شریک باشند که به حکم حدیث نبوی هر گاه یکی از آنها را رنجی رسد برای دیگران آرام و قرار نماند:

فطرت مسلم سرا پا شفقت است در جهان دست و زبانش رحمت است  
آن که مهتاب از سر انگشتش دو نیم رحمت او عمام و خلّش عظیم  
از مقام او اگر دور ایستی از میمان محشر ما نیستی  
(اقبال لاهوری، پیشین، ص ۸۹)

مسلمانان به حکم قرآن کریم به همان نسبت که در مقابل دشمنان، شدید و مقاوم اند در مقابل یکدیگر رحیم و مهربان اند: «أَشْدَاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رَحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» (فتح/۲۹). نتیجه آن که امت اسلامی در پرتو تعلیم اسلام به تعالی روحی و معنوی که از آثار آن، اسلام وطنی، حریت و آزادی، تدبیر و شجاعت، رحمت و شفقت و... است دست یافت و تمدنی معنوی را که زیرساز تمدن مادی بود به منصه ظهور رساند. گذشته از آثار مذکور، که تقریباً به صورت فرهنگ عمومی مسلمانان در آمده بود، بعد معنویت و عرفان اسلامی در میان کسانی که صلاحیت و استعداد آن را داشتند به عالی ترین مراتب خود رسید و پشتوانه بزرگ فرهنگ و تمدن اسلامی گردید. اقبال نیز خود از چنین معرفتی برخوردار بود و به سنایی، مولوی، حافظ و ... عشق می‌ورزید:

می روشن ز تاک من فرو ریخت خوشا مردی که در دامنم آویخت  
نصیب از آتشی دارم کوه اول سنایی از دل رومی بر انگیخت  
(اقبال لاهوری، پیشین، ص ۴۵۹).

با این همه باید یادآور شد که این همه تعالی روحی و معنوی در حالی بود که حکومت اسلامی پس از پیامبر از مسیر اصلی خود خارج و پس از مدتی به سلطنت تبدیل شد. روشن است که اگر این انحراف رخ نمی‌داد مسیر تعالی تا چه حد عالی تر، وسیع تر و عمیق تر می‌گشت. به هر حال، آنچه مسلم است این است که مسلمانان در پرتو تعلیم الهی و در دامنه گسترده امت اسلامی به چنان تعالی روحی و معنوی دست یافتند که پیش از آن سابقه نداشت.

### پیشرفت علمی و فنی مسلمانان

ثمره دوم تشکیل امت اسلامی، پیشرفت علمی و مادی مسلمانان بوده است. تأکید اسلام بر علم و دانش بر هیچ کسی پوشیده نیست. همین امر موجبات پیشرفت علمی مسلمانان را فراهم آورد.

شهید مطهری در این باره می‌گوید:

«سرعت پیشرفت و توسعه، کلیت و شمول و همه‌جانبگی، شرکت طبقات مختلف اجتماع، اشتراک مساعی ملل گوناگون، چیزهایی است که اعجاب‌ها را در مورد تمدن اسلامی بر انگیخته است» (مظهری، بی تا، ص ۴۵۰).

وی سپس از جرجی زیدان چنین نقل می‌کند:



«عرب‌ها (مسلمانان) در مدت یک قرن و اندی مطالب و علمی به زبان خود ترجمه کردند که رومیان در مدت چند قرن از انجام آن عاجز بودند...»

مسلمانان قسمت عمده علوم فلسفی و ریاضی و طب و هیئت و ادبیات ملل متمدن را به زبان عربی ترجمه و نقل کردند... در واقع بهترین معلومات هر ملتی را از آن گرفتند، مثلاً در قسمت فلسفه و طب و هندسه و منطق و هیئت از یونان استفاده نمودند و از ایرانیان تاریخ و موسیقی و ستاره‌شناسی و ادبیات و پند و اندرز و شرح حال بزرگان را اقتباس کردند و از هندیان طب (هندی) حساب و نجوم و موسیقی و داستان و گیاه‌شناسی آموختند. از کلدانیان و تبی‌ها کشاورزی و باغبانی و سحر و ستاره‌شناسی و طلسم فرا گرفتند و شیمی و تشریح از مصریان به آنان رسید و...» (پیشین، ص ۴۵۱).

روشن است که مسلمانان صرفاً به اقتباس اکتفا نکردند، بلکه در هر یک از علوم بالا با خلاقیت و ابتکار و نوآوری دامنه آن را گسترش دادند و آراء و نظریات جدید ارایه نمودند و به این ترتیب در کنار علوم و معارف دینی مانند: فقه، تفسیر، حدیث، کلام، فلسفه، عرفان و... در دیگر علوم طبیعی مانند: فیزیک، شیمی، جبر، هندسه، طب، تشریح، ستاره‌شناسی و... پیشرفت‌های چشم‌گیری نمودند و قرن‌ها پرچم‌داری نهضت علمی در جهان را بر عهده داشتند.

اینک باید دید چرا مسلمانان از آن فرّ و شکوه معنوی و مادی و علمی خود دور شدند و سیادت درخشان خود را از دست دادند.

### جایگاه مسلمانان در جهان طی قرون اخیر

مسلمانان پس از قرن‌ها سیادت معنوی و علمی جهانی دچار انحطاط و رکود شدند. این انحطاط، هم در بعد معنوی و روحی و هم در بعد علمی رخ داد. از سوی دیگر، غرب به تدریج بیدار شد و از منابع علمی مسلمین بهره‌ها برد و توسعه علمی حیرت‌انگیزی یافت. اما تمدن غرب از تعالی روحی و معنوی تهی و از انگیزه‌های مادی و دنیاپرستی سرشار بود. همین امر سبب تجاوز و تعدی غرب به جهان شرق و به خصوص بلاد اسلامی گردید. مسلمانان نه تنها راکد و ساکن، بلکه مورد ستم و تجاوز و تحقیر واقع و اسیر تمدن غرب گشتند.

این وضعیت اسفبار، برخی از متفکران مسلمان را از شرق تا غرب جهان اسلام بار دیگر به طرح اندیشه عزت اسلامی برانگیخت. بیش از صد سال پیش سید جمال الدین اسدآبادی نهضت بیداری اسلامی را پی ریخت و پس از او متفکرانی چون عبده، اقبال و... آن را پی گرفتند.

اقبال لاهوری از گذشته شکوهمند اسلامی به خوبی آگاه بود، همان طور که وضعیت اسفناک مسلمانان را طی قرون اخیر به خوبی حس می‌کرد. او هم‌چنین عصر خود و تمدن غالب، یعنی تمدن غربی، را نیک می‌شناخت. وی به خوبی می‌دانست که تمدن کنونی غرب از سعادت بشری عقیم است و بلکه بر پایه تجاوز و ستم شکل گرفته است. او راه نجات را در بازگشت به هویت معنوی و خودی می‌دید. مسلمانان را نسبت به عظمت دیرینه خود آشنا می‌ساخت و بر آن بود که اسلام و قرآن برای همه عصرها است. بانگ او بانگ بازگشت به قرآن و اتحاد مسلمانان بود.

در این جا به مرور اندیشه اقبال در سه محور «علل انحطاط مسلمانان»، «ماهیت تمدن غرب» و «بازگشت به اسلام و احیای تمدن اسلامی» می پردازیم.

### دلایل انحطاط مسلمانان در قرون اخیر

مسلمانان که قرن ها از سیادت و عزت جهانی برخوردار بودند و تمدنی با دو عنصر «تعالی» و «پیشرفت» را خلق کرده بودند چرا طی دو سه قرن اخیر این چنین خوار و زبون گشتند؟ این پرسش برای اقبال مطرح بوده است:

شبی پیش خدا بگریستم زار  
مسلمانان چرا زارند و خوارند؟  
(اقبال لاهوری، پیشین، ص ۱۴۵).

دل اقبال از این خواری و زبونی مالا مال از درد و رنج بود:

در گلویم گریه ها گردد گره  
ایمن قیامت اندرون سیبینه به  
مسلم این کشور از خود ناامید  
عمرها شد با خدا مردی ندید...  
از سه قرن این امت خوار و زبون  
زننده بی سوز و سرور اندرون  
پست فکر و دون نهاد و کور ذوق  
مکتب و ملای او محروم شوق  
(پیشین، ص ۳۹۸).

از نظر اقبال، وضعیت کنونی مسلمانان دلایل متعددی دارد که برخی از آنها عبارت است از:

### دوری مسلمانان از تعالیم اسلام

مسلمانان به تدریج از اسلام دور شدند و حداکثر به آداب و مراسم بی روح اکتفا کردند. روح توحید و آداب اسلامی از میان رفت و ظواهر به جای ماند. بیان اقبال در دوری مسلمانان از اسلام و پیامبر چنین است:

هست دین مصطفی دین حیات  
تا شعار مصطفی از دست رفت  
شعر او تفسیر آیین حیات  
قوم را رمز بقا از دست رفت  
(پیشین، ص ۸۷).

عصر ما، ما را ز ما بیگانه کرد  
سوز او تا از میان سیبینه رفت  
از جمال مصطفی بیگانه کرد  
جوهر آیینته از آیینه رفت  
(پیشین، ص ۳۹۹).

ملتی را رفت چون آیین ز دست  
هستی مسلم ز آیین است و بس  
مثل خاک اجزای او از هم شکست  
باطن دینی نبی این است و بس  
(پیشین، ص ۸۲).

با رفتن روح از شعائر اسلامی نظام فردی و اجتماعی مختل گردید:

نور در صوم و صلوات او نماند	جلسه‌های در کائنات او نماند
رفت از و آن مستی و ذوق و سرور	دین او انسدر کتاب و او به گور
روح چون رفت از صلوات و از صیام	فرد ناهموار و ملت بی نظام
سینه‌ها از گرمی قرآن نهی	از چنین مردان چه امید بهی

(پیشین، ص ۳۸۲).

و به این ترتیب نشانی از پیامبر در مسلمانان نماند:

در عجم گردیدم و هم در عرب	مصطفی نایاب و ارزان بولهب
این مسلمان زاده روشن دماغ	ظلمت آباد ضمیشرش بی چراغ

(پیشین، ص ۴۱۳).

حق آن است که مسلمانی چنین، از یاد و نام پیامبر اسلام ﷺ از خجالت آب شود و بهتر آن که نام او را نیالاید!

چون به نام مصطفی خوانم درود	از خجالت آب می‌گردد وجود
عشق می‌گوید ای محکوم غیر	سینه تو از بتان مانند دیر
تا نداری از محمد رنگ و بو	از درود خود می‌آلا نام او

(پیشین، ص ۴۰۶).

به این ترتیب، دوری مسلمانان از اسلام و آیین پیامبر ﷺ آغاز دوره خواری و زبونی آنها شد.

### ظهور سلطنت و ملوکیت در جهان اسلام

از دلایل دیگر انحطاط مسلمانان دوری حکومت‌ها از اسلام و تبدیل حکومت اسلامی به سلطنت است. بقای سلطنت نیز در گرو جدایی دین از سیاست است. به این ترتیب امت اسلام از داعیه‌های سیاسی اسلام دور شد:

منزل و مقصود قرآن دی‌سگر است	رسم و آیین مسلمان دیگر است...
خود طلسم قیصر و کسری شکست	خود سر تخت ملوکیت نشست
تا نهال سلطنت قوت گرفت	دین او نقشش از ملوکیت گرفت
از ملوکیت نگه گردد اگر	عقل و هوش و رسم و ره گردد دگر

(پیشین، ص ۳۱۵).

نیز گوید:

عرب خود را به نور مصطفی سوخت	چراغ مرده شوق را بر فروخت
ولیکن آن خلافت راه گم کرد	کسه اول مومنان را شاهی آموخت
خلافت بر مقام ما گواهی است	حرام است آنچه بر ما پادشاهی است
ملوکیت همه مکر است و نی‌رنگ	خلافت حفظ ناموس الهی است

(پیشین، ص ۴۶۴).

استحکام ملوکیت و پادشاهی نیز به شقاق بین مردم وابسته است :

چیسست تقدیر ملوکیت شقاق محکمی جستن ز تدبیر نفاق  
از بدآموزی زبون تقدیر ملک باطل و آشفته‌تر تدبیر ملک  
(پیشین، ص ۳۲۴).

و پادشاهان دشمنان خدا و ویران‌گر شهرها و بلادند:

رایت حق از ملوک آمد نگون قریه‌ها از دخلشان خوار و زبون<sup>۱</sup>

و حاصل آیین و دستور ملوک جز فربهی صاحبان قدرت و بیچارگی ضعفا و مستضعفان نیست:  
حاصل آیین و دستور ملوک ده خدایان فربه و دهقان چو دوک  
(پیشین، ص ۳۱۰).

### تفرقه و جدایی

امت واحد اسلامی به تدریج به امم و ملل تبدیل شد. تفرقه و جدایی با عناوین مختلف نژادی، قومی، ملی و ... امت اسلام را متفرق ساخته و یا در مقابل یکدیگر قرار داد. اخوت اسلامی رخت بر بست و شد آن چه که شد:

خویشتن را ترک و افغان خوانده‌ای  
ای که تو رسوای نام افتاده‌ای  
وای بر تو آن چه بودی مانده‌ای...  
از درخت خویش خام افتاده‌ای...  
صد ملل از ملت‌ای انگیخته‌ای  
بر حصار خود شیخون ریخته‌ای

نیز:

اندکی گم شو به قرآن و خبر  
در جهان آواره و بیچاره ای  
بند غیر الله اندر پای تست  
داغم از داغی که در سیمای توست  
(پیشین، ص ۱۰۶-۱۰۵).

از نظر اقبال آن چه قلب پیامبر اسلام ﷺ را به درد می‌آورد تفرقه امت اسلامی است:

امتی بودی امم گردیده‌ای  
هر که از بند خودی وارستت مرد  
باز ای نادان به خویش اندر نگر  
وحدتی گم کرده‌ای صد پاره‌ای  
هر که با بیگانگان پیوستت مرد  
روح پاک مصطفی آمد به درد  
(پیشین، ص ۴۱۸).

۱- اشاره به آیه «ان الملوک اذا دخلو قریه افسدوا...» پادشاهان وقتی وارد روستایی می‌شوند آنرا تباه می‌کنند... (نمل/ ۳۴).

با گسیخته شدن وحدت گرفتاری‌ها آغاز شد:

رشته وحدت چو قوم از دست داد  
ما پریشان در جهان چون اختریم  
آن چه تو با خویش کردی، کس نکرد

صد گره بر روی کار ما افتاد  
همدم و بیگانه از یکدیگریم  
روح پاک مصطفی آمد به درد  
(پیشین، ص ۴۰۸).

### رواج وطن پرستی به مفهوم غربی آن

وطن به مفهوم غربی آن که در قرن نوزدهم میلادی در اروپا شکل گرفت (مطهری، بی تا، ج ۱، ص ۱۳)، وقتی به وسیله خود غربی‌ها و روشنفکران وابسته آنها میان مسلمانان رخنه کرد، ملت‌های اسلامی را از یکدیگر جدا و متفرق ساخت و زمینه را برای هجوم آنها به بلاد اسلامی فراهم کرد:

آن چنان قطع اخوت کرده‌اند  
تا وطن را شمع محفل ساختند  
آن فلان‌ساوی<sup>۱</sup> باطل پرست  
نسخه‌ای بهر شه‌نشاهان نوشت  
مملکت را دین او معبود ساخت  
بسر وطن تعمیر ملت کرده‌اند  
نوع انسان را قبیایل ساختند...  
سرمه او دیده مردم شکست  
در گل ما دانه پیکار کشت...  
فکر او مدموم را محسود ساخت  
(پیشین، ص ۷۸-۷۹).

از نظر اقبال حب سرزمین و کشور برای مسلمانان منافاتی با اسلام وطنی آنها نداشت، اما وطن پرستی به مفهوم غربی آن منافای با اسلام وطنی است و همین امر مشکلات بسیاری را برای مسلمانان ایجاد کرده است. این در حالی است که غرب خود در فکر تمرکز و اتحاد است:

لرد مغرب آن سرا پا مکر و فن  
او به فکر مرکز و تو در نفاق  
تو اگر داری تمیز خوب و زشت  
آن کف خاکی که نامیدی وطن  
با وطن اهل وطن را نسبتی است  
اندرین نسبت اگر داری نظیر  
گرچه از مشرق برآید آفتاب  
در تب و تاب است از سوز درون  
بردمد از مشرق خود جلوه مست  
فطرتش از مغرب و مشرق بری است  
اهل دین را داد تعلیم وطن  
بگذر از شام و فلسطین و عراق  
دل نبندی با کلوخ و سنگ و خشت...  
این که گویی مصر و ایران و یمن  
زان که از خاکش طلوع ملتی است  
نگته ای یبنی ز مو باریک‌تر  
با تجلی‌های شوخ و بسی حجاب  
تا ز قید شرق و غرب آید برون  
تا همه آفاق را آرد به دست  
گرچه او از روی نسبت خاوری است  
(پیشین، ص ۳۰۴-۳۰۵).

۱- فلان‌ساوی همان فلورانس و مراد ماکیاوول است که سیاست او سیاست جنگ و فریب و دروغ است؛ بر گرفته از احمد سروش در پاورقی کلیات اقبال، ص ۱۷۸.

به این ترتیب، وطن‌گرایی و ملی‌گرایی به مفهوم غربی آن برای جهان اسلام جز خسارت چیزی در بر نداشت، زیرا مسلمانان به حکم تعالیم قرآنی علاقه به وطن و سرزمین و زادگاه خود را به سادگی با علاقه به اسلام و سرزمین‌های اسلامی جمع کرده بودند و دفاع از بلاد‌های اسلامی را وظیفه شرعی خود تلقی می‌کردند. اما با رواج تفکر غربی وطنی، ملت‌های اسلامی رویاروی هم قرار گرفته و حتی از منافع یک‌دیگر در مقابل دشمن مشترک دفاع نکردند. نمونه عینی و حاضر آن اشغال فلسطین طی دهه‌های اخیر و اشغال افغانستان و عراق طی سال‌های اخیر است.

### خود باختگی و تقلید از غرب

از جمله دلایل انحطاط مسلمین خودباختگی و شیفتگی در مقابل تمدن غرب است. مسلمانان بی آن که از ماهیت واقعی تمدن غرب آگاه باشند در برابر پیشرفت‌های چشم‌گیر علمی غرب خود را باختند و حتی برخی متفکران چنان شیفته آن شدند که راه نجات را جز در «غربی شدن» در تمامی شئون فکری، سیاسی، اجتماعی و حتی فردی ندانستند. از نظر برخی حتی نوع پوشش نیز باید غربی شود تا پیشرفت و توسعه حاصل گردد:

شیخ او لورد فرنگی را مریسد گفت دین را رونق از محکومی است	گر چه گوید از مقام بایزید زندگانی از خودی محرومی است (پیشین، ص ۳۹۹)
---	---

نیز:

ترک و ایران و عرب مست فرنگ مشرق از سلطانی مغرب خراب	هر کسی را در گلو شست فرنگ اشتراک از دین و ملت برده تاب (پیشین، ص ۳۰۴)
--	---

کار مسلمانان، به خصوص برخی خواص آنها، در تقلید از غرب به آن جا رسید که چشمه کوثر حیات را از سراب غرب می‌جستند و نان جو را از دست آنها می‌خواستند:

هم مسلمانان افرونگی ماب خیر و خوبی بر خواص آمد حرام	چشمه کوثر بچویند از سراب دیده ام صدق و صفا را در عوام (پیشین، ص ۳۸۶)
این ز خود بیگانه این مست فرنگ نان خرید این ناقه‌کش با جان پاک	نان جو می‌خواهد از دست فرنگ داد ما را ناله‌های سوزناک (پیشین، ص ۴۱۳)

برخی سران کشورهای اسلامی نیز که خود عامل غرب بودند، با عنوان تجدد و نوگرایی، به اسلام‌زدایی و غرب‌گرایی روی آوردند و حال آن که تقویم حیات در تقلید نیست:

گفت نقشش کهنه را باید زدود  
گر ز افرنگ آیدش لات و منات  
تازه اش جز کهنه افرنگ نیست  
نیست از تقلید تقویم حیات  
(پیشین، ص ۳۰۶-۳۰۷)

مصطفی<sup>۱</sup> کو از تجدد می سرود  
نو نگردد کعبه را رخست حیات  
ترک را آهنگ نو در چنگ نیست  
طرفگی‌ها در نهاد کائنات

این همه در حالی بود که غرب از یک سو معادن و منابع ملت‌ها را به غارت می برد و از سوی دیگر با همان مواد و ثروت غارت کرده اجناس و محصولات خود را می ساخت و سپس همان‌ها را به خود آنها می فروخت:

چرب دستی‌های یورپ را نگر  
باز او را پیش تو انداختند  
رنگ و آب او تو را از جا برد  
گوهر خود را ز غواصان خرید  
(پیشین، ص ۴۱۲)

ای ز کار عصر حاضر بی خبر  
قالسی از ابریشم تو ساختند  
چشم تو از ظاهرش افسون خورد  
وای آن دریا که موجش کم تپید

### تن آسایی و سستی و رخوت

از دیگر عوامل انحطاط ملت‌های اسلامی رخنه سستی و رخوت و میل به تن آسایی و حب دنیا در میان مسلمانان است؛ خصلت‌هایی که عزت و سر بلندی را به باد می دهد و ذلت و خواری را به ارمغان می آورد:

گردش دوران بساطش در نورد  
شمسیر مولا رو بهی را پیشه کرد  
اندر آن کشور مسلمانی بمرد  
(پیشین، ص ۳۵۷)

تا مسلمان کرد با خود آنچه کرد  
مرد حق از غیر حق اندیشه کرد  
خالصه شمشیر و قرآن را ببرد

نیز:

بر مرادش مهر و مه گردیده است  
اندرو جز ضعف و پیری هیچ نیست  
(پیشین، ص ۳۸۲)

سجده‌ای کز وی زمین لرزیده است  
این زمان جز سر به زیری هیچ نیست

تن آسایی موجب گردید که حتی در تقلید از غرب، به لهو و لعب آن، و نه علم و دانش آن، بسنده شود، زیرا علم، دشوار و لهو، سهل است:

۱- مقصود مصطفی کمال پاشا، آتاتورک در ترکیه است.

می برد از غریبان رقص و سرود  
 علم دشوار است می سازد به لُهو  
 فطرت او در پذیرد سهل را  
 این دلیل آن که جان رفت از بدن  
 (پیشین، ص ۳۷۰)

بنده افرنگ از ذوق نمود  
 نقد جان خویش در بسازد به لُهو  
 از تن آسایی بگیرد سهل را  
 سهل را جستن درین دیر کهن

این موارد، برخی از دلایل افول تمدن اسلامی و بلکه خواری و گرفتاری‌های مسلمانان است. اما آیا تمدن غرب برای رهایی و آزادی انسان از هر ملیت و رنگ و و دین و مذهب کافی است؟ پاسخ این پرسش در گرو شناخت ماهیت جهان معاصر و تمدن غرب است.

### ماهیت جهان معاصر و تمدن غرب

پیش از این گفته شد که اقبال شناخت خوبی از تمدن غرب داشته است. ملاحظه مجموعه سخنان اقبال در مورد تمدن غرب از آن حکایت دارد که تمدن غرب فاقد روح، عشق و عقل الهی است و در نتیجه «متعالی و آسمانی» نیست. پیشرفت بدون تعالی نیز جز به کار «تن» به جای روح و «هوس» به جای عشق و «عقل معاش» به جای عقل معاد نمی‌آید.

از نظر اقبال تلقی غرب از انسان جز «آب و گل» نیست و کاروان هستی «بی مقصود و غایت» است: در نگاهش آدمی آب و گل است کاروان زندگی بی منزل است  
 (پیشین، ص ۴۰۹)

و به همین دلیل تمام هم و غم او در «تن» خلاصه می‌شود و روح را خواب فرآورده است:  
 روان خوابید و تن بیدار گردید  
 هنر با دین و دانش خوار گردید  
 (پیشین، ص ۱۷۳)

به بیان دیگر، غریبان راه افلاک را گم کردند:  
 غریبان گم کرده اند افلاک را  
 در شکم جویبند جان پاک را  
 رنگ و بو از تن بگیرد جان پاک  
 جز به تن کاری ندارد اشتراک  
 (پیشین، ص ۳۰۵)

و به این ترتیب همه چیز از علم و فن و عقل و دل و دین و سیاست، دایر مدار آب و گل شد:  
 گر خدا سازد تو را صاحب نظر  
 چشم‌ها بی شرم و غرق اندر مجاز  
 عقل‌ها بی باک و دل‌ها بی‌گداز  
 زوج زوج اندر طواف آب و گل  
 علم و فن، دین و سیاست، عقل و دل  
 (پیشین، ص ۳۸۲)



هدف قرار گرفتن منافع مادی و سیری ناپذیری آدمی مستلزم غارت و چپاول است. از همین رو، گرچه بک روی سکه تمدن غرب نظم و انتظام امور مادی و معیشتی و رفاه نسبی کشورهای غربی (آن هم پس از ظالمها و ستمها) بود، اما روی دیگر سکه غرب، استثمار و جنگ و قتل و غارت کشورهای شرقی و به خصوص اسلامی بود:

آدمیت خسوار نالیسند از فرنگی	زندگی هنگسامه برچسند از فرنگ
گرگسسی آسند بوسسستین برهاری	هسر زمان آسند کسزمین برهاری
مشکلات حضرت انسان از اوست	آدمیت را غسدم پشیمان از اوست
شرع بیورپ بیسی نزاع قیسل و قتال	بوره را کردسسته بو گرگسان خدائل

(پیشین، ص ۱۰۹ تا ۱۱۰)

اقبال در تصویر حکمت فرانک، داستانی تخیلی را ذکر می‌کند که فرشته مرگ جان کسی را می‌گیرد و او رفیع و شاهوار بسیاری را متحمل می‌گردد. از این رو شکایت به نزد خداوند می‌برد که فرشته مرگ هم‌چنان با شیوه‌ها و فنون ظلم جان می‌ستاند که بسی سخت و دردناک است. پس شایسته است به فرنگ رود و فن قتل و کشتن را به خوبی بیاموزد.

ندیسندم که فر پارهی سرور گسزین	انا هسبیم برور اشسنا نکتبه سیر
سعی سسسی از چنان کسی درید و مرف	سر آسند س و چنان شکوه اپر برور
به سلسس برآمد به سسز نای پادش	که نام فلکی از اجمل چساک چساک
که آری ن سسزاد بیاین سسکه قسسی	سندسفن سسزاده چسسان کسی
اوسسک آفرید سسند سسره‌ها سسگرف	بسر ان سسگزید او قطره‌های بهسر ظرف
فستگش به کسشن چسسان زمر دست	کسه آفرشته سسراگ را دم گسست
فرست ازین کهن ایله را در فرنگ	که کسسرد فن کسشن بی درنگ

(پیشین، ص ۷۳)

از نظر اقبال، در دوران شیشه‌های تمدن عصر حاضر، چنان زهری است که مارها از آن در پیچ و تابند. من درون شیشه‌های عصر حاضر دیدم ام. آن چنان زهری که از وی مارها در پیچ و تاب (پیشین، ص ۱۱۱)

سسی سسسی چسست تهذیب فرنگ	این سسه به رفیع ظاهر آسبون گر غرب است که تابنده و گیرنده، اما دل مرده و خاندان سوز است
جلوه سسش خاندسسان‌ها سسوخسته	تر جهسسان او دو صد فردوس رنگ
ظاهرش تابنده و گسرنده‌ای است	سناخ و سسراگ و آسسان‌ها سوخته
چشم بوسند دل بفسسرد آسند درون	دل ضعیف است و نگه را بنده‌ای است

پیشش این بست‌خانه افتد سرتگون (پیشین، ص ۱۷۰)

فرهنگی و اندیشه «اقبال» در دوران استعماری

سازمان‌های بین‌المللی غربی نیز تجمع دزدان برای تقسیم اموال مسروقه است. اقبال درباره جامعه ملل در ژنو آورده است:

برفتد تا روش رزم در این بزم کهن  
من از این بیش ندانم که کفن دزدی چند  
دردمندان جهان طرح نو انداخته‌اند  
بهر تقسیم قبور انجمنی ساخته‌اند  
(پیشین، ص ۲۶۰)

در جینوا چیست غیر از مکر و فن  
نکته‌ها گو می‌نگنجد در سخن  
صید تو این میش و آن نخچیر من  
یک جهان آشوب و یک گیتی فتن  
(پیشین، ص ۴۱۰)

ملاک خوب و بد و زشت و زیبا نیز به «قدرت و زور» است و به جز آن فریبی بیش نیست:  
خوب زشت است اگر پنجه گیرات شکست  
تو اگر درنگری جز به ریا نیست حسیات  
هر که اندر گرو صدق و صفا بود نبود  
دعوی صدق و صفا پرده ناموس ریاست  
بیسر ما گفت مس از سیم بیاید اندود  
فاش گفتم به تو اسرار نهانخانه زیست  
به کسی باز مگو تا که بیابی مقصود  
(پیشین، ص ۲۶۹)

از نظر اقبال فساد عصر حاضر نیز آشکار است:  
فساد عصر حاضر آشکار است  
اگر پیدا کنی ذوق نگاهی  
سپهر از زشتی او شرمسار است  
دو صد شیطان تو را خدمتگزار است  
(پیشین، ص ۴۷۸-۴۷۹)

خلاصه آن که همه مشکل آن است که عصر حاضر ناظر به نور خدا نیست:  
آن یورپ زمین مقام آگاه نیست  
او نداند از حلال و از حرام  
چشم او بنظر به نور الله نیست  
حکمتش خام است و کارش ناتمام  
امتی بر امت دیگر چرد  
دانه این می‌کارد آن حاصل برد  
از تشنان جان ربودن حکمت است  
از ضعیفان نان ربودن حکمت است  
پرده آدم دری سوداگری است  
شیوه تهذیب نو آدم دری است  
دانش و تهذیب و دین سودای خام  
تا ته و بالا نگردد این نظام  
(پیشین، ص ۴۰۱-۴۰۲)

آرزوی اقبال آن است که مردمان، عصر حاضر را نیک بشناسند:

۱- جینوا همان ژنو است و شاعر اشاره به جامعه ملل دارد.

من فدای آن که خود را دیده است  
عصر حاضر را نکو سنجیده است  
غریبان را شیوه‌های ساحری است  
تکبه جز بر خویش کردن کافری است  
(پیشین، ص ۳۷۰)

از نظر اقبال، سرنوشت چنین تمدنی آن است که به دست خود فانی می‌شود:  
شعله افرنگیان غم خورده ایست  
چشمشان صاحب نظر دل مرده‌ایست  
زخم‌ها خوردند از شمشیر خویش  
بسمل افتادند چون نخچیر خویش  
(پیشین، ص ۳۰۶)

### بازگشت به اسلام و احیای اندیشه اسلامی

این پرسش به ذهن خطور می‌کند که آیا بشر محکوم به «تعالی» یا «توسعه» است و جمع آن دو ممکن نیست. بی‌تردید چنین نیست؛ دست‌کم از آن رو که بشر در دوره گذشته تمدن اسلامی تا حدودی این دو را با یکدیگر جمع کرده بود. اما جمع آن دو به خصوص در عصر کنونی چندان ساده نیست. از این رو باید ملاحظه کرد که چه آیین و اندیشه‌ای به هر دو بُعد تعالی و پیشرفت، دنیا و آخرت، ماده و معنا و روح و تن توجه درخور کرده و دارای طرح کلی هدف‌گذاری و برنامه‌ریزی است و توانایی مطابقت با مقتضیات اعصار گوناگون را داشته و قادر به بسیج همهٔ مردم و فداکار ساختن آنها در متن تعالیم خود است.

از نظر اقبال، اسلام چنین آیینی و قرآن چنین کتابی است:

چون مسلمانان اگر داری جگر  
در ضمیر خویش و در قرآن نگر  
صد جهان تازه در آیات اوست  
عصرها پیچیده در آنات اوست  
بک جهانش عصر حاضر را بس است  
گیر اگر در سینه دل معنی رس است  
بنده مؤمن ز آیات خداست  
هر جهان اندر بر او چون قیامت  
می دهد قرآن جهانی دیگرش  
چون کهن گسردد جهانی در برش  
(پیشین، ص ۳۰۷)

بنابراین لازم است قرآن بار دیگر به حیات فردی و اجتماعی و سیاسی مسلمانان برگردد. بیش از این، که قرآن کریم در متن حیات فردی و اجتماعی مسلمانان قرار گرفت، تمامی نقش‌های باطل را از بین برد. امروز نیز چنین است؛ اگر قرآن به حیات فردی و اجتماعی و سیاسی مسلمانان برگردد، جان‌ها «دیگر» خواهد شد و وقتی جان‌ها دیگر شد «جهان» معاصر نیز دیگر خواهد شد:

نقش قرآن تا در این عالم نشست  
نقش‌های کاهن و پاپا شکست  
فاش گویم آنچه در دل مضمّن است  
این کتابی نیست چیزی دیگر است  
چون به جان در رفت جان دیگر شود  
جان چو دیگر شد جهان دیگر شود  
(پیشین، ص ۳۱۷)

به این ترتیب، از نظر اقبال، تغییر جهان در گروهی تغییر جانها است و این همان مضمون آیه شریفه قرآن است که: **إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ**؛ خدای متعال سرنوشت هیچ قومی را دگرگون نمی‌سازد مگر آن که آنها «خودشان» را تغییر دهند» (رعد/۱۱).

تحول و دگرگونی در «خود» نیز به تحول و دگرگونی در «خواستها و اراده‌ها و آمل و آرزوها» بر می‌گردد و تغییر در خواستها و اراده‌ها نیز تابع تغییر در «بینش‌ها و اندیشه‌ها» است. پس گام اول تطهیر اندیشه‌های مسلمانان از اندیشه‌های بیگانه است. اقبال خود چنین داعیه‌ای دارد:

تسایه روز آرزو شیب افکار شرق	بر فرورزم سینّه احرار شرق...
فکر شرق آزاد گسردد از فرنگ	از سرود من بگیرد آب و رنگ...
چون شود اندیشه قسومی خراب	ناسره گردد به دستش سیم ناب
سپرد اندر مسینه اش قلب سلیم	در نگاه او کج آید مستقیم...
سرخ از دریاش کم گسردد بسلند	گوهر او چون خرف نارجمند
پس نخستین بایدش تطهیر فکر	بعسد از آن آسان شود تعمیر فکر

(اقبال لاهوری، پیشین، ص ۳۹۰-۳۹۱)

به این ترتیب از نظر اقبال، تطهیر فکر بر تعمیر فکر مقدم است. نخست باید ذهن از اندیشه‌های باطل پیراسته شود و سپس با اندیشه‌های صحیح آراسته گردد. دو عنصر «تطهیر» و «تعمیر» گرچه از اندیشه آغاز می‌شود ولی به آن محدود نمی‌باشد و همه حوزه‌های فردی و اجتماعی را در بر می‌گیرد. از این رو، از نظر اقبال، مسلمانان باید «تطهیر و تعمیر»، «نفی و اثبات» و «لا و الا» را در همه شئون فردی و اجتماعی جاری سازند.

اقبال هشدار می‌دهد که «لا» بدون «الا» و «نفی» بدون «اثبات» سرانجامی جز زوال ندارد. وی انقلاب روس را شاهد مدعای خود می‌داند:

شم‌چنان بیستی که در دور فرنگ	بندگی با خواجگی آمد به چنگ
روس را قلب و جگر گردیده خون	از ضمیرش حرف لا آمد برون
آن نظام کهنده را بر شوم زد است	تیز نیستی بر رگ عالم زد است
کرده‌ام اندر مکافاتش نگه	لا سلاطین لا کلیسا لا اله
فکر او در تنسد بسا لا بماند	مرکب خود را سوی الا نراند...
در مقام لا نیاید پایسد حیات	سوی الا می‌خرامد کائنات
لا و الا ساز و بساز و بساز	نفی بی اثبات مرگ امتان

(پیشین، ص ۳۹۵)

بر اساس این راه‌کارهای پیش روی مسلمانان، هم جنبه سلبی و هم جنبه ایجابی دارد. اقبال در سروده‌های خویش موارد بسیاری از این سلب و ایجاب‌ها را برشمرده است؛ نفی تقلید از غرب و اثبات

هویت خودی، نفی خوف از مرگ و اثبات شجاعت و دلوری، شفی و وطن پرستی های عربی و اقیانوسیان  
وطنی و...؛ نمونه ای از این موارد در سروده اقبال چنین است:

دانی از آفرنگ و از کار آفرنگ  
زخم ازو نشستر ازو سوزن ازو  
گر تو می دانی حسابش را درست  
بی نیاز از کارگاه او گذر  
کشتن بی حرب و ضرب آیین اوست  
بوربای خود را به قالیش مده  
گوهرش تفدار و در لعلش رگ است  
صد گره افکنده ای در کار خویش  
هوشمندی از خم او می نخورد  
آن چه از خاک تو رست ای مرد حر  
چشم تو از ظاهرش افسون خورد

(پیشین، ص ۱۱۱)

نتیجه آن که: اگر مسلمانان به اسلام روی آورند و به حکم اسلام از تفرقه و جدایی بپرهیزند و بار  
دیگر به تشکیل امت واحده اسلامی بپردازند نه تنها از این ضعف و مظلومیت نجات خواهند یافت، بلکه  
دور نیست تعالی و پیشرفت گذشته خود را این بار متناسب با عصر نوین به دست آورده و عزت و سیادت  
علمی و معنوی خود را زنده کنند:

به منزل کوش مانند مه نو  
مقام خویش اگر خواهی درین دیر  
درین نیلی فضا سر دم فروتن شو  
بسه حق دل بنسد و راه مصطفی رو

(پیشین، ص ۱۱۴)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

### منابع و مأخذ:

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- این سینا، الاشارات والتفهات، با شرح خواننده نصیر الدین طوسی، دکتر نشر الکترونیک، چاپ دوم، تهران، تا  
گ اقبال لاهوری، محمده، کلیات اشعار فارسی، مولانا تقی لاهوری، مقدمه و شرح احوال استاد سروروش  
انشارات کتابخانه سینا، تهران، ۱۳۴۴ ش.
- ۳- رازی، ابن القتیوب، تفسیر ابوالفتح رازی، استان قدس، محمده، چاپ اول، ۱۳۸۸ ش.

ش.مدق، بیان، خنجرهای و مرزبان، وزیر مشاور، است. (از یادگار استاد)

۵. مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران، انتشارات وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ج ۲، بی تا.  
۶. مطهری، مرتضی، مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی (وحی و نبوت)، انتشارات وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۳۶۲ ش.



ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

نایش گفتوب

سال پنجم / شماره هفدهم